

هنگامیکه مبارزه ایدئولوژیک موضوع خودش می شود

بینا داراب زند

شنبه هفتم دی ۱۳۸۷

برای نشان دادن اهمیت مبارزه ایدئولوژیک همین بس که بزرگان علم مبارزه طبقاتی، مارکسیسم، از آن به عنوان سومین شکل مبارزه طبقاتی یاد می کنند. این شکل از مبارزه نیز چون اشکال اقتصادی و سیاسی آن بر مبنای نفاق و تفرقه ای که جامعه ی طبقاتی، و امروزه، نظام سرمایه داری، بر جامعه ی بشری تحمیل کرده است، جریان دارد. همانطور که در مبارزه اقتصادی طبقات مختلف سعی می کنند تا با تحمیل نیازهای خود به دیگری طرف مقابل را وادار به تمکین به منافع و اهداف اقتصادی خود کنند، و یا در مبارزه سیاسی کوشش می شود که با خنثی سازی اقدامات دیگری و قدرت یابی خود، طرف مقابل را ضعیف تر نموده و در نهایت از قدرت حذف کرده و آزادی عملش را محدود کنند، در این شکل از مبارزه، طبقات کوشش کرده تا با تفوق دیدگاه های خود بر جامعه، نفوذ ایدئولوژیک طرف مقابل را خنثی ساخته و در موارد مختلف و متنوع دیدگاهی را بر جامعه مسلط سازند که در راستای منافع و اهداف طبقاتی شان قرار داشته باشد. بنا بر این، در مبارزه ایدئولوژیک نیز وحدت دیالکتیکی نفی دیگری و اثبات خود وجود دارد. از طرفی نفاق انداز است، به این معنی که جمعیت را از دیدگاه های طرف مقابل رو گردان می سازد، و در عین حال متحد کننده است، به این معنی که همان جمعیت را حول نظرات و دیدگاه های خود یکپارچه می کند.

بطور نمونه می توان از مبارزه اومانیسم انقلابی بورژوازی در دوران وسطی و عصر روشنگری علیه حاکمیت ایدئولوژی جزم اندیش کلیسا و دستگاه فکری کاتولیسم مثال زد. جهت این مبارزه از یکطرف، تضعیف تسلط ایدئولوژیک فئودالیسم بر جامعه بود، و از طرف دیگر تثبیت راه حل های انقلابی مور نیاز بورژوازی برای انهدام و براندازی نظام فئودالیسم. مسلماً چنین اقدامی از طرف نمایندگان فکری بورژوازی، از زاویه دید پاپ و سلاطین هم طبقه ای او، اقدامی نفاق آمیز به شمار می رفت. چرا که تسلط ایشان را بر اذهان عمومی تضعیف کرده و توده های تا آن زمان تسلیم به خواست ها و نیازهای ایشان را به مبارزه با سلطه ی اندیشه، سیاست و منافع اقتصادی فئودال ها بر می انگیخت. اما در عین حال متحد کننده ی همین توده ها حول دیدگاه و برنامه های سیاسی و اقتصادی بورژوازی بود. و یا مبارزه لیبرالیسم ضدانقلابی علیه اومانیسم انقلابی! در چنین مبارزه ای بورژوازی که اینک در مقام طبقه حاکمه قرار گرفته بود منافعش ایجاب می کرد که توده های انقلاب زده را مجبور به تمکین به نظم مورد نظرش سازد، دیدگاه و راه حل هایی را طرح کرد تا طبقات فرودست و انقلابی را از راه انقلاب و رهبران انقلابی شان (مسواوات طلبان) جدا ساخته و به راه هایی قانع سازد که نظام سرمایه داری را پذیرفته و به حول منافع اقتصادی و سیاسی خود متحد سازد.

بر خلاف دیدگاه متافزیکتیکی از دیالکتیک، دو قطب متضاد "اتحاد" و "تفرقه"، نه مجزا از یکدیگر و یا یکی به دنبال دیگری که در یکدیگر وجود دارند. بنابراین ماهیت مبارزه ایدئولوژیک، بر خلاف دیدگاه متافزیکتیکی که تقابل نظرها

را "یا اتحاد و یا تفرقه" اعلام می کند، "هم اتحاد و هم تفرقه" است. اینست رابطه دیالکتیک نهفته در پدیده مبارزه ایدئولوژیک و اینست دید یک کمونیست بر مقام عینی و تأثیر واقعی مبارزه ایدئولوژیک در جامعه ی طبقاتی!

شرایط کنونی جنبش کمونیستی و ضرورت مبارزه ایدئولوژیک

در هر شرایط مشخصی از مبارزه طبقاتی، با اینکه هر سه شکل اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک، به طرز جداناپذیری به هم گره خورده اند، اما، گاهی، یکی از این شیوه ها در مقطعی تبدیل به شکل تعیین کننده برای پاسخگویی به نیازها و ضرورت های مبارزه طبقاتی می شود. با در نظر گرفتن اینکه در یکصد سال گذشته، بنا بر دلایلی [1] [سوسیالیسم علمی مورد تهاجمات همه جانبه ی تئوری های بورژوازی در اشکال راست و چپ آن گشت و برای مدت طولانی ای زیر گرد و خاک رویزیونیستی و آپورتونیستی فرو رفت، اینک که جهان سرمایه داری در شرایط بسیار بحرانی ای قرار گرفته که نوید خیزش های مجدد انقلابی طبقه کارگر جهانی را می دهد،] [2] در مقطعی قرار گرفته ایم که مبارزه ایدئولوژیک، در جهت ایجاد استقلال سیاسی طبقاتی پرولتاریا و بازسازی احزاب انقلابی کارگری و متحد کردن پرولتاریای جهانی حول تئوری ها و برنامه های سوسیالیسم علمی، دارای حساسیت و نقش تعیین کننده ای گشته است. البته ما چون متافزیست های بورژوازی معتقد نیستیم که چون یک شکل از مبارزات طبقاتی عمده گشته است، به معنای ترک اشکال دیگرش می باشد. و باز تأکید می کنیم که این اشکال از مبارزه طبقاتی غیز قابل تفکیک بوده و می بایست همزمان پیش روند، اما، بر روی پیشبرد قاطعانه ی مبارزه ایدئولوژیک و اهمیت آن، بخصوص در چنین شرایط و مقطعی پافشاری می کنیم.

اما همچون اشکال دیگر مبارزه طبقاتی، در مبارزه ایدئولوژیک نیز طرف های مقابل وجود دارند و سعی می کنند تا این مبارزه را به سمت منافع و اهداف خود جهت دهند و نگذارند که رقیب نیروهای طبقاتی و اجتماعی مورد نیازش را از ایشان جدا کرده و حول تئوری ها و برنامه های خود متحد سازد. ما در اینجا و در حال حاضر، به علت تفرقه و جدایی حاصله بین کمونیست ها در سطح جهانی که بخشاً به تبعیت پیشروی ایدئولوژیک بورژوازی در میان صفوف مان حاصل شده است، نمی توانیم وارد جزئیات تحلیلی اوضاع کمونیست ها در سطح جهانی شویم و مشکلات و معضلات دقیق بازدارنده ی این مبارزه در چنان ابعادی را بررسی کنیم، اما می توانیم در حیطه پراتیک خود، یعنی جنبش کمونیستی ایران، جزئیات شیوه ی مبارزه ایدئولوژیک بورژوازی را علیه ایجاد انسجام نظری، سیاسی و تشکیلاتی بین کمونیست ها بر روی برنامه های استراتژیک، تاکتیکی، و راه حل های عملی در مبارزات سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر نشان دهیم.

تعریف متدلوژیک

یکی از مهمترین ابزار تئورسین های بورژوازی در حاضر از طریق جایگزینی واقعیت دیالکتیکی مبارزه ایدئولوژیک با توهم متافزیک از آن است.

همانطور که در بالا به آن اشاره کردیم، واقعیت پدیده مبارزه ایدئولوژیک دیالکتیک "هم تفرقه - هم اتحاد" است، اما تئورسین های بورژوازی، چه در شکل راست و لیبرال آن و چه در اشکال متنوع رویزیونیستی و آپورتونیستی آن، کوشش دارند که توهم متافزیک "یاوحدت یا اتحاد" را جا بیاندازند و اینگونه بنمایانند که خود حامی "اتحاد" هستند و

دیگران "تفرقه" اندازند. متأسفانه بخش بزرگی از فعالین کنونی جنبش کمونیستی - کارگری ایران به این علت که زیر آموزش های رویزیونیستی حزب توده - اکثریتی و مائویستی تربیت شده اند، مستعد پذیرش چنین منطقی هستند. برای ایشان جا افتاده است که اگر فعالین کارگری درگیر مبارزات ایدئولوژیک شوند، نتیجه اش تفرقه در صفوف ایشان است. و متأسفانه به این نمی اندیشند که "اتحاد" کنونی بر مبنای تئوری و نظریات و برنامه های رفرمیستی بورژوازی بنا گشته است و فعالان کمونیست باید با مبارزه ایدئولوژیک خود این بنا را در هم شکسته و همزمان به انسجام فعالین کارگری حول برنامه هایی بر مبنای نظرات علمی سوسیالیستی قوت بخشند. از لحاظ عینی نیز به این شکل می شود که با ایجاد تفرقه در فعالین کارگری و نمایندگان بورژوازی رهبری کننده شان، این نیروهای انقلابی را آزاد کرده تا به جمع های کمونیست ها بپیوندند.

یک نمونه از این دو شیوه ی برخورد را می توان در مورد اختلافات نظری موجود در "شورای همکاری ..." و مبارزه ایدئولوژیکی که در میان این جمع از فعالان کارگری بوجود آمده است، دید. با در نظر گرفتن گزارشاتی که از هر دو طیف فعال در این شورا بیرون آمده است، طیفی معتقد به رویکرد انقلابی و عدم سازش با نیروهای رفرمیستی ای است که نقش نفوذی سرمایه داری را در جنبش کارگری بازی می کنند و خواهان عدم همکاری با چنین نیروهایی است. و طیف دیگر جریانات رفرمیستی را نیز در زمره نیروهای کارگری شمرده و ایجاد تمایز بین نیروهای فعال در جنبش کارگری را "تفرقه اندازی" می خواند. در گزارشی از مجمع عمومی دوازدهم کمیته پیگیری ... می خوانیم:

"اما آنچه در این مجمع به وضوح دیده می شد، اتفاق نظر اعضای آن در تحلیل از شرایط سیاسی فعالان کارگری و طیف بندی میان تشکلات موجود بود. طبق چنین تحلیلی، رشد و توسعه مبارزات کارگری در چند سال گذشته باعث گشته است تا فعالان کارگری بر مبنای دیدگاه و راه حل های انتخابی شان به دو گروه رفرمیسم و رادیکال تقسیم شوند. و با تجزیه و انشعابات در سطح این فعالان، رفته رفته نهادهای مجزایی که نمایانگر چنین تفاوتی در استراتژی و تاکتیک باشند شکل گرفته اند. اخیراً جناح رفرمیست در تشکیلاتی به نام "کانون مدافعان حقوق کارگر" منسجم گشته اند و گو اینکه تعدادی از فعالان صادق کارگری نیز در این تشکیلات حضور دارند، اما با در نظر گرفتن مفاد اساسنامه ی بغایت ارتجاعی آن و این واقعیت که کنترل موقعیت های تعیین کننده این تشکیلات در دست سوسیال لیبرال ها قرار گرفته است، امیدی به تغییر موضع ایشان از رفرمیسم و سندیکالیسم و طرفداری از "سه جانبه گرایی" در سطح داخل و خارج از کشور و تبلیغ تکیه ی رهبران کارگری به نهادهای سرمایه داری و امپریالیستی، نیست. اما در طرف مقابل نیز هنوز طیف رادیکال، به علت عدم خط کشی قاطع با چنین نظراتی و تزلزل در طرد کامل استفاده از ابزارهای سرمایه داری و کارفرمایی، نتوانسته است تشکلاتی منسجم، چه از زاویه نظری و چه از لحاظ عملی بوجود آورد.

با در نظر گرفتن موارد فوق و با رجوع به تمایلات بسیار قوی موجود در "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری" به خط مشی رفرمیستی و همکاری تنگاتنگ با "کانون مدافعان ..." در فعالیت های کارگری، از طرف سخنرانان، پیشنهاد خروج از "شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری" مورد بررسی قرار گرفت [3]. البته طرف دیگر نیز دارای استدلالاتی است که شفاف ترین آن را خانم مریم محسنی ارائه داده است:

"گرایش‌های متفاوت نظری و سیاسی نباید مانع اتحاد ما شود. این پیوند ارگانیک با طبقه ی کارگر است که وحدت را سرلوحه ی عمل قرار داده و تمایزات سیاسی را به حاشیه می راند. بیهوده نیست آن جا که فعالان کارگری پیوندی ارگانیک با طبقه ی کارگر دارند، تمایزات سیاسی نتوانسته است به انسجام و گام های عملی مشترک لطمه بزند. در واقع آگاهی طبقاتی کارگران مانع شدت یافتن اختلافات شده و روحیه ی همکاری به تمایز سیاسی چربیده است. هر جا که ارتباط فعالان کارگری با بدنه ی طبقه ی کارگر وسیع تر، عمیق تر و گسترده تر بوده، ما شاهد تقویت همبستگی میان فعالان کارگری بوده ایم. و هر قدر این ارتباط ضعیف تر و گسسته تر شده اختلافات شدت گرفته و اولویت اصلی فعالان، غلبه ی تعلق خاطر سیاسی و تشکیلاتی آنان نسبت به منافع طبقه ی کارگر و جنبش کارگری گشته است. امری که قبل از هر چیز به ضرر طبقه ی کارگر و دامن زدن به پراکندگی در جنبش کارگری است. ما باید با همگامی و اقدامات مشترک عملی بر این نوع انحرافات فرقه ای فائق آییم. غلبه و ترجیح منافع فرقه ای و گروهی، نتیجه ای جز دامن زدن به پراکندگی در جنبش کارگری ندارد. موضوعی که هر پیشرو صدیق پرولتاریا و آگاه به منافع طبقاتی کارگران نمی تواند نسبت به آن بی تفاوت بوده و به نوبه ی خود باید با این انحراف در جنبش که نتیجه ای جز پراکنده کردن کارگران ندارد، مقابله کند. ما باید تمایزات گرایش‌های سیاسی یکدیگر را به رسمیت شناخته، و ضمن بیشترین فاصله در عقیده و نظر، حداکثر گام های مشترک و عملی را با هم برداریم. امری که از ابتدا شورای همکاری با برگزاری مراسم اول ماه مه ۸۶ در جهت آن گامی عملی و ممکن را برداشت و پروژه ی اول ماه مه ۸۶ شروعی برای پیشبرد چنین اهدافی بود." و در پایان مطلب خود اضافه می کند که: " و سخن آخر این که، کسانی که از ابتدای تشکیل شورای همکاری، آن را یکسره تخطئه کرده اند، نام فعال جنبش کارگری بر خود نهاده، اما تمام هم خود را جهت متلاشی کردن این اتحاد به کار گرفته اند و از هیچ کوششی برای از بین بردن این اتحاد و ایجاد تفرقه در جنبش کارگری، فرو گذار نمی کنند، باید بدانند این اتحاد تلاش حداقل بیست و پنج ساله ی فعالان کارگری را به عنوان پشتوانه ی خود دارد. شورای همکاری تبلور اراده و همبستگی فعالانی است که تمام تلاش خود را مصروف گسترش اتحاد در میان طبقه ی کارگر کرده اند. پاسخ من به عنوان یکی از افراد این مجموعه به چنین شیوه هایی این است: "این پیوند و اتحاد میان ما فعالان کارگری گسستنی نیست، آب در هاون نکوبید". [4]

در اینجا متوجه می شویم که طیف اول معتقد است که هر جریانی را نمی توان یک "جریان کارگری" دانست و پرولاریسم جنبش کارگری را به ایشان توسعه داد. آنها اعلام کرده اند که "رفرمیسم و سندیکالیسم" خط مشی بورژوازی است و فعالان کارگری باید با ایشان مرزبندی داشته باشند. اما طیف دیگر بدون مرزبندی شفاف، هر که را که در جنبش کارگری فعالیت می کند، از جمله رفرمیست ها و سندیکالیست ها را جریان کارگری معرفی کرده و ایجاد افتراق را میان ایشان مترادف با ایجاد تفرقه در صفوف کارگران می شمارد و تکیه می کند که: " گرایش‌های متفاوت نظری و سیاسی نباید مانع اتحاد ما شود". اما جالب اینجاست که چند خط پایین تر همین خانم محسنی نیز بر ایجاد افتراق صحه گذاشته و می گوید:

"مقوله ی سازمان یابی توده ای طبقه ی کارگر، بیشترین اختلاف و تشتت را در میان ما به وجود می آورد. گاه ساعت ها بحث می کردیم ولی به نتیجه نمی رسیدیم. در این مورد بین ما نه تمایز، بلکه تضاد دیدگاه وجود داشت. سازمان یابی طبقه ی کارگر اشکال مختلفی دارد: سندیکا، اتحادیه، شورا و... اما در میان برخی از ما حداقل توافق

بر سر این مفاهیم وجود نداشت، از این رو این عرصه از فعالیت در شورای همکاری، عرصه ای است که نمی توان دیدگاه هایی را که حداقلی از اشتراکات میان آن ها وجود نداشته باشد، در آن جمع کرد. مثلاً چگونه ممکن است در مورد مسائل مبارزاتی کارگران درون یک کارخانه دو توصیه ی همزمان متضاد نمود. در یک مقاله گفت: نامه نوشتن به نهادهای بین المللی یک عمل ضد کارگری است. در حالی که در مقاله ای دیگر این نوشته شود که: مسائل تشکل یابی و مبارزاتی طبقه ی کارگر امر خود کارگران است و کارگران در مسیر مبارزاتی خود تصمیم می گیرند از کدام اهرم ها برای پیشبرد امر مبارزه استفاده کنند و هیچ کدام از مفاهیم برشمرده ی بالا را مطلق نکرده و انتخاب آزادانه ی آن را به عهده ی کارگران می داند. این اتفاقی بود که در شورای همکاری افتاد و در کتابچه ی تهیه ی شده ی شورای همکاری به مناسبت اول ماه مه ۸۷ یکی از نمایندگان در مقاله ی خود، درخواست کارگران از نهادهایی چون سازمان جهانی کار را یک عمل ضد کارگری تلقی کرده بود. بنابراین دو گروه که در مورد سازمان یابی توده ای طبقه ی کارگر پای عملی واحد می روند، باید حداقلی از اشتراکات را داشته باشند، نمی توان همزمان دو توصیه ی متضاد را در یک کتابچه انتشار داده و آن را در میان کارگران پخش کرد. بنابراین همکاری دو گروه که در مورد سازمان یابی متضاد فکر می کنند و اصرار دارند به امر سازماندهی مبارزات کارگری مثلاً در یک واحد تولیدی مشخص بپردازند، ممکن نیست" [5].

این التقاط در گفته های خانم محسنی تصادفی نیست و از عدم مرزبندی صریح و قاطع با رفرمیسم و رویزیونیسم بر می خیزد. البته چون هنوز معتقدم که شخص ایشان انسانی صادق و متعهد به منافع طبقه کارگر می باشند از واژه "اپورتونیسم" استفاده نمی کنم. چرا که ایجاد مرزبندی با رفرمیسم و رویزیونیسم به تازگی موضوع مبارزه ایدئولوژیک در میان جنبش کارگری گشته و بسیاری از فعالان کارگری خواهند بود که با هر چه مشخص تر شدن این مرزها به سمت برنامه انقلابی جذب خواهند گشت. اما می بینیم که عدم مرزبندی ایدئولوژیک و تکیه بر جنبه ی "تفرقه اندازانه ی" آن، در حقیقت یک دید رویزیونیستی است و ایشان متوجه نیستند که همین "تفرقه اندازی" جنبه ی "اتحاد" نیز دارد. یعنی طیف اول می خواهد با روشن کردن تفاوت های میان خود و خطر رفرمیستی، عناصر ناآگاه و میانه را نسبت به وجود تفاوت منافع بورژوازی و پرولتاریا حساس کرده و ایشان را با جدا کردن از رفرمیست ها به کمپ انقلابیون بپیونداند. اما، در بخش دوم صحبت های خانم محسنی متوجه می شویم که ایشان نیز همین منظور را در جهت عکس آن پیگیری می کنند. یعنی ایشان هدف مبارزه ایدئولوژیک خود را در جهت ایجاد تفرقه در صفوف انقلابیون و جذب نیروهای مردد به صفوف موافقان همکاری با رفرمیست ها به کار انداخته است. نتیجه ی عملی آن همین شد که رفقای "کمیته هماهنگی ... " در رابطه با کارگران هفت تپه، با رفرمیست های "کانون حقوق ... " همکاری کرده و از همکاری و هم نظری با رفقای "کمیته پیگیری ... " شانه خالی کردند. چرا که خود اذعان دارد که: " بنابراین همکاری دو گروه که در مورد سازمان یابی متضاد فکر می کنند و اصرار دارند به امر سازماندهی مبارزات کارگری مثلاً در یک واحد تولیدی مشخص بپردازند، ممکن نیست." البته ما در اینجا نمی خواهیم که وارد نقد رفرمیسم بصورت کلی شویم و تزلزلات خانم محسنی و جریانی که ایشان نمایندگی می کنند را در مقابل آن بررسی کنیم و به ارائه گزارش و تحلیل از چنین همکاری ای در هفت تپه بپردازیم. این بررسی نیاز به مطلبی جداگانه و مفصل تر از این دارد. البته اینک به نظر می رسد که منافع گروهی این جریان با رفرمیست ها بر سر مقام

رهبری "سندیکای هفت تپه" آنچنان در تلاقی افتاده است که دیگر تا مدت مدیدی همکاری شان با "کانون مدافع حقوق کارگر" منتفی است. اما یکباش این "تفرقه" بر مبنای یک مبارزه اصولی ایدئولوژیک و سمتگیری این جریان به برنامه انقلابی طبقه کارگر صورت می گرفت و نه منافع تنگ گروهی شان!

شیوه ی میانجی گری و نگاه "تمام خلقی"

اما رویزیونیست ها و رفرمیست ها که هیچ صداقت و تعهدی در مقابل منافع کارگران ندارند، برخلاف خانم محسنی، تن به مبارزه اصولی ایدئولوژیک نمی دهند. ما در بالا دیدیم که چگونه یک انسان تا به امروز متعهد و صادقی که به انحراف از اصول و باورهایش متهم شده است، در مقام دفاع از آن برخاسته و با ارائه یک بحث سیاسی و منطقی به جنگ باورهای طرف مقابل می رود. اما رفرمیست ها و رویزیونیست ها این چنین نمی کنند. اخیراً رفیقی به درستی بر روی این نکته تکیه می کرد که "رفرمیست ها و رویزیونیست ها خود را درگیر مباحث نظری و ایدئولوژیک نمی کنند، چرا که می دانند نتیجه اش به آگاهی نیروهای نا آگاه و میانه نسبت به بورژوازی بودن راه حل ها و نظریات شان می انجامد." اما اینگونه هم نیست که در مقابل پیشروی خط مش انقلابی منفعل شده و به مقابله با آن نمی پردازند. یکی از متداول ترین شگردهای ایشان برای جلوگیری از پیشرفت مبارزه ایدئولوژیک، گرفتن موضع میانجی است. [6] [ایشان با استفاده از این شیوه سعی می کنند تا "سر و ته قضیه را هم آورده" و نشان دهند که بحث های نظری در حقیقت دعوا های شخصی و گروهی بوده و نیروهای فعال در جنبش کارگری نباید به آن اهمیت دهند. و سپس با همان برخورد متافیزیکی "یا تفرقه یا اتحاد" به مبارزه ایدئولوژیک، نیروهای انقلابی را "تفرقه افکن و نفاق انداز" معرفی کرده و با زدن انواع انگ های شخصی به افراد پیشبرنده ی این مبارزه، کوشش می کنند تا از کشش و جاذبه ی برنامه های و نظرات ارائه شده توسط ایشان و در نتیجه از بوجود آمدن انسجام و اتحاد در میان نیروهای انقلابی و نیروهای نسبتاً نا آگاه جلوگیری به عمل آورند.

نمونه ای از شیوه میانجیگری را در نوشته های تقی روزبه از "ریش سفیدان" راه کارگر می بینیم. بروید و مطالبش را در وبلاگ شخصی اش [7] [بخوانید. مهم نیست که به چه مبحثی می پردازد، اما همیشه در حال میانجیگری و تکیه بر این اصل است که اختلافات مطرح شده، اصلاً مهم و اساسی نیستند و بحث کنندگان و مبارزه کنندگان با مباحث خود در حال "تفرقه افکنی" می باشند. موضوع بحث اصلاً مهم نیست، صرف مرزبندی است که محکوم است. اینکه اتحاد نیروها بر چه موضع طبقاتی قرار گرفته است، شرط نیست، نباید "اتحاد مقدس" شکسته شود. و اما انگلی که به کار گرفته می شود تا از جاذبه و جنبه ی اتحاد مبارزه ایدئولوژیک جلوگیری کند، "فرقه گرایی" است.

این انگ، بمتابه ی "جیز کردن" شنونده به کار گرفته می شود تا او دیگر به محتوای بحث گوینده توجه نکند. "او مرزبندی می کند" متاردف می شود با "او فرقه گراست". درست مثل کودکی که کار بدی می کند و والدین اش برای اینکه آن کار تکرار نشود "جیزش" می کنند. چرا که فکر می کنند که او بچه است و منطق سرش نمی شود، پس "جیزش" می کنند که بدون اندیشه و تأمل "کار بد" را در ضمیر نا خودآگاه اش برابر با سوزش و درد "جیز شدن" قرار دهد. رویزیونیست ها نیز برای اینکه وارد محتوای بحث ها ایدئولوژیک نشوند، اما در عین حال منفعل هم نباشند و جلوی رشد تئوری انقلابی را بگیرند با انگ های خود، شنونده را "جیز" می کنند.

مثلاً می بینیم در اختلاف نظر موجود در "شورای همکاری" ... که به نقطه مرزبندی رسیده است و اهمیت این مرزبندی را در تئوری و عمل تجربه کرده ایم، تقی روزبه خود را وارد میدان کرده و می نویسد: "باردیگر تقسیم بندی خودخوانده به قلمروهای سیاه و سفید و "انقلابی" و "رفرمیسم"، مبنای صدور حکم تازه برای جدائی و انشعاب و بالمآل تکمیل فرایند اتمیزه شدن - بجای فرایند گردآمدن و تقویت صفوف همبستگی طبقاتی- قرار می گیرد و باین ترتیب دست آوردهای اندک و ناپایدار سالیان اخیر فعالین کارگری یک به یک در معرض تاراج این بیماری مزمن و جان سخت قرار می گیرد...." و در پایین تر تعریفی از جریان پرولتری می دهد: " هرکس که توسط نظام سرمایه داری مورد استثمار و بهره کشی قرار می گیرد و از طریق نیروی کار فکری و یدی خویش گذران می کند، و یا خود را مدافع پرولتاریا می داند و برای مطالبات آن با بورژوازی و دولت حامی آن درگیر می شود، بخشی از صفوف گسترده پرولتاریا محسوب می شود." [8]

باید این را خاطر نشان سازیم که اکثریت فعالان "خانه کارگر" و "شوراهای اسلامی کار" نیز در این تعریف می گنجد. پس با این ترتیب فعالان کارگری ای که وابسته به این نهادها و احیاناً حزب اسلامی کار و حزب مشارکت و یا اعتماد ملی هستند و پیاده کننده ی خط ایشان در جنبش کارگری می باشند و بواسطه ی برنامه های اصلاحی این احزاب، گه گاه به درگیری با دولت های جمهوری اسلامی نیز می پردازند، در میان جنبش کارگری قرار می گیرند. و یا فعال کارگری خود فروخته ای که عامل امپریالیسم آمریکا است و بر مبنای منافع آن و به علت تضاد مقطعی اش، با جمهوری اسلامی مبارزه می کند نیز در آن می گنجد و مبارزه با خط مشی و سیاست های وی، اگر بخواد تا حد مرزبندی جلو رود، "تفرقه افکنی" است و مبارزی که خواهان این مرزبندی است "فرقه گرا" است. جدا از اینکه تقی روزبه و دیگر مبلغین نظرات رویزیونیستی در جنبش کارگری، تعریف از کمونیسم و نظریات و برنامه ی کمونیستی را آنچنان بی در و پیکر می سازند تا در به روی عوامل سرمایه داری باز شود، بر این واقعیت پرده استار می اندازند که مبلغین ایدئولوژی بورژوازی و امپریالیستی نیز با تبلیغ و ترویج "دمکراسی بورژوازی" در مقابله با کمونیست ها همین کار را می کنند و کوشش دارند تا از جذب توده های کارگری و فعالان کارگری ناآگاه، بی ثبات و متزلزل به کمونیست ها جلوگیری کنند. این کار را نیز با "جیز" کردن مخاطب و بر چسب زدن "تفرقه افکن" و "منافق" و... انجام داده و سعی می کنند تا حالتی برای کارگران بوجود آورند که حتی به مطالب گوینده نیز گوش ندهند و درباره صحت و سقم آن نیاندیشند. همینکه کسی گفته های یک فعال کارگری را نقد کند، "فرقه گر" است! بروید و تمام این مطلب را بخوانید. حتی یک کلمه در مورد اینکه نکات اختلاف چیست در آن وجود ندارد. اینکه جریان حاکم بر کانون مدافع حقوق کارگران که بر مبنای اساسنامه اش رهبریت ابد الدهر را به دست گرفته، در ارتباط با عاملان بخشی از سرمایه جهانی، در حال شیوع فساد نظری و مالی در میان جنبش کارگری است و بخشی از اعضاء "شورای همکاری" ... "دست در دست ایشان در حال باز کردن جاده ی نفوذی برای این عوامل اند، اصلاً مهم نیست! مهم اینست که "فعال کارگری" اند و خود را "مدافع پرولتاریا" معرفی می کنند.

پس هیچ فعال کارگری ای حق ندارد از ابزار سیاسی در دست، (یعنی تهدید به عدم همکاری با ایشان در شورای همکاری ...) استفاده کند تا طبقه کارگر را از آلوده شدن و پیشروی چنین ویروسی باز دارد. آیا بغیر از این است که فلان عامل سرمایه جهانی در حال دنبال کردن سیاستی است تا از سازماندهی و جذب شدن و اتحاد و انسجام کارگران

حول برنامه و خط مشی انقلابی جلوگیری کرده و آنان را با سازماندهی بر مبنای سیاست های سرمایه داری و ابزاری برای پیشبرد اهداف و منافع جناحی از آن در مقابل مثلاً حکومت اسلامی گردانند؟ و به غیر از آنست که میانجیگری تقی روزه باعث تفرقه و جدایی فعالان انقلابی و توده های کارگر شده و متحد کننده ی توده ها با سرمایه داری می شود؟ اگر او واقعاً معتقد است که "وظیفه اصلی کمونیستها به مثابه بخشی از جنبش پرولتری همانا کمک به سازمان دهی (و یا سازمان یابی پرولتاریا) برای تأمین حاکمیت بر سر نوشت خود به مثابه یک طبقه است (طبقه فرارونده با هدف حذف طبقه و جامعه طبقاتی). اصل راهبردی در کل فرایند رهایی و در لحظه به لحظه آن همانا آزادی پرولتاریا بدست خود و مبارزه برای خودحکومتی است. از این رو هیچ عنصر و حلقه میانجیگرانه و باصطلاح نجات بخشی نمی تواند دستاویزی برای عدول و گسست از این فرایند رهایی باشد" [9]، باید بداند که چنین وظیفه ای با تعامل و تسامح و قبول نقش رهبری کننده ی عوامل سرمایه جهانی محقق نمی گردد. وظیفه اصلی کمونیست ها آموزش و سازماندهی طبقه کارگر برای منهدم ساختن ماشین حکومتی سرمایه داری و استقرار حکومت شورا هاست. و این وظیفه هیچ نقطه مشترکی باقی نمی گذارد که بتوان با نظریات و نیروهای هوادار سرمایه داری در اتحاد به سر برد.

حال اینکه میانجی دو دانشجو بر سر جنبش دانشجویی باشد، یا زنان و یا کارگران، حرفه ی خود را جلوگیری از پیشرفت مباحث ایدئولوژیک تا سطح مرزبندی گذاشته است. انگار که اصلاً میان نظرات بورژوایی با پرولتری دنیایی از منافع طبقاتی نخواهیده است و مرزی وجود ندارد و تمام این اختلاف نظرها صرفاً سوء تفاهمی بیش نیستند. اگر فردی که شاهد اجرای این شیوه "میانجی گری" باشد، کمی بیاندیشد، متوجه خواهد شد که در حقیقت، این رویزیونیست ها و رفرمیست ها هستند که با توسل به این شیوه سعی در عدم ایجاد اتحاد و انسجام میان صفوف فعالان کارگری حول برنامه ای انقلابی را دارند. مکانیسم تأثیرگذاری این شیوه نیز بدین صورت است که آنها با زدن برچسب و شایعه پراکنی های غیر مستند، شنونده را "جیز" می کنند تا اصلاً به محتوای اختلاف و منطق ارائه شده گوش ندهد و وارد روند تفکر و اندیشه و تحقیق در مورد موضوعات مورد بحث نگردد.

هنگامیکه مبارزه ایدئولوژیک موضوع خودش می شود

چهارشنبه یازدهم دی ۱۳۸۷

بینا داراب زند

در پراتیک

البته راه های دیگری نیز برای عوامفریبی وجود دارد که رفرمیست ها و رویزیونیست ها از آن برای جلوگیری از پیشرفت مبارزه ایدئولوژیک تا حد مرزبندی و ایجاد شفافیت در تمایزات منافع، اهداف و دیدگاه های طبقاتی استفاده می کنند. یکی دیگر از این شگردها رجوع به خصلت عقب افتاده ی "رعیت منشی" در فرهنگ "پدرسالاری" است، که متأسفانه به علت سماجت فرهنگ "ارباب ورعیتی" در اذهان بسیاری از کارگران جهان، و به خصوص در کشوری چون ایران که تازه با نسل دوم مهاجرین روستایی مواجه هستیم، هنوز، کارایی خود را حفظ کرده است. این شگرد در وحله اول نیاز به ساختن چهره های کاذب در نقش "مقام مقدس پدرسالار" دارد. چنین مقامی، البته نیاز به تکیه بر

واقعیات دارد. مثلاً برای مدتی این مقام را به منصور اسالو دادند و سندیکای شرکت واحد اعطا کردند و نظرات راستگرایانه خود را در پشت ایشان مستتر کرده و هر انتقادی به ساحت این "مقام مقدس" را برابر با "کفر" و خیانت به "جنبش کارگری" قلمداد کردند. دیگر نیازی نبود که بخواهند به اتهاماتی که به ایشان زده می شد پاسخ دهند و با استفاده از مقام "پدرسالار" خط فرمیستی تکیه به جناح های سرمایه داری بومی و جهانی و سه جانبه گرایی و ... را در جنبش جا انداختند. رفیق آیت نیافر در مطلب خود بعنوان "گرایش چپ جنبش کارگری بدنبال گرایش راست" با یادآوری چگونگی طرح و جا افتادن گرایش فرمیستی در فعالان کارگری، در این مورد می نویسد:

"اعلام هیئت موسس سندیکای شرکت واحد که در حمایت هیئت موسسان شکل گرفت حضور افراد در هیئت موسسان رو به افزایش نهاد و همزمان یک سری حرکت های کارگران شرکت واحد (روشن کردن چراغها)، افراد شرکت کننده در هیئت موسسان با زهم بیشتر شد تا اینکه سندیکای شرکت واحد مجدداً احیا گردید. مجمع عمومی شرکت واحد نقطه عطف این حرکت بود.

از آن پس، چهره هایی که هیئت موسسان را راست و دونبش و سه نبش و فرمیست و دو خردادی قلمداد می کردند وقت و بی وقت در آنجا حضور داشتند (حسینیه نانوایان واقع در میدان حسن آباد کوچه خیام). افراد فرصت طلب که حس شامه شان قوی بود، با جعبه خرما در ماه رمضان و بعد از آن با جعبه شربینی، آنهم بدون تاخیر و تعطیلی در آنجا حضور دائم داشتند. آنهایی که تا دیروز سندیکا ئیان را دو خردادی و راست های افراطی می خواندند، در شرکت کردن و حضور در آنجا، گوی سبقت را از هم طیفانشان که تا دیروز مورد انتقاد آنان بود را می ربودند. حالا دیگر در آنجا تشخیص گرایش های راست و چپ، چپ رادیکال قابل تشخیص نبود. چرا؟؟!! و همه در تلاش بودند که به نوعی ریسمانشان را به سندیکای شرکت واحد گیر دهند.

بزرگترین حرکت اعتراضی بعد از شرکت واحد اعتصاب کارگران نیشکر هفت تپه بود. در هفت تپه نیز فعالین کارگری به فعالیت پرداختند و بلاخره سندیکای هفت تپه نیز موجودیت یافت. چنانچه در مصاحبه با رادیو برابری یکی از اعضاء سندیکا اعلام کرد که اعضاء و فعالین کمیته هماهنگی و کانون مدافعان حقوق کارگران در مجمع عمومی و انتخابات آنان حضور داشتند. دوستانی که هیئت موسسان سندیکا را در شروع کارش لعن و نفرین می کردند. حال چه اتفاقی افتاده که اینان از استقبال کنندگان و پشتیبانان پر و پا قرص سندیکای هفت تپه شدند؟؟ اینها که در تمام آثار و مکتوباتشان خواهان شوراهای واقعی مستقل از دولت و احزاب بودند چگونه است که شوراهای واقعی را تا حد سندیکا تنزل دادند. چرا؟؟!!

آنچه در بالا ذکر شد فقط یاد آوری سالهایی بود که پشت سر نهادیم، در جای مناسب به آن خواهیم پرداخت. پس از طرح و ایجاد سندیکا و حمایت همه جانبه از آن، طرح اتحادیه کارگران اخراجی و بیکار نیز تیتیر شد و طولی نکشید که به اتحادیه آزاد کارگری تغییر نام داد. تشکل هایی مانند سندیکا و اتحادیه، حتما بعد از آن نیز نوبت تشکیل فدراسیون، کنفدراسیون و سپس است. تشکلهایی که قبل از احیای سندیکای شرکت واحد، راست و تشکل های زرد و تشکل های بورژوازی قلمداد می شدند.

واقعا چه اتفاقی افتاد که این افراد، دست به تشکیل و تبلیغ این نوع تشکل ها زدند؟؟! و دیگریاد و نامی از شوراهای واقعی، مستقل از دولت و کارفرما، فراموش شد و زمان آن را به بعد ها موکول کردند. [؟؟!] "1"

دلیل اینکه توهم ایجاد شده و مستتر در پشت عملکرد "سندیکای کارگران شرکت واحد..." توانست چنان خدمتی به فرمیست ها بکند، این بود که شوق ظهور تشکیلی مستقل از حکومت، پس از سالها رکود، همراه تاثیرات تهاجم ایدئولوژیک بورژوازی جهانی با اشاعه نظرات لیبرالی "پایان تاریخ"، و شکست "ایدئولوژی" در مقابل "علم و تکنیک" و تهاجم ایدئولوژیک انواع جانوران "پست مدرنیستی"، دید بصیرت فعالان کارگری را کور ساخت و ایشان را مقهور تبلیغات و هم آمیز سرمایه داری کرد. البته تداوم چنین توهمی، تا زمانی کارایی دارد که مبارزات طبقه کارگر، بر خلاف شرایط کنونی، در حال اعتلا نباشد. چرا که، گسترش و رشد مبارزات طبقاتی کارگران اجازه ی تداوم توهم فرمیستی را نداده و یک خط مشی و سیاست را در پراتیک به بوته آزمایش می کشاند و هنگام تصادم با واقعیات، این توهم است که چون حبابی در هوا می ترکد و آنچه که باقی می ماند واقعیت تلخ و عرق شرم سازشکاران است. اینک می بینیم که در نتیجه ی عملکرد فرمیستی، "سندیکای کارگران شرکت واحد" ... اعتبار خود را در میان پایه های توده ای خود بطوری از دست داده که حتی نمی تواند بر مبنای اساسنامه ی خود "مجمع عمومی" اش را برگزار کند و نهایتا تبدیل به یک جریان سندیکالیستی ده بیست نفره گشته است. ده بیست نفری که اگر در همان زمان مورد آموزش صحیح طبقاتی قرار می گرفتند و آگاه به علم مبارزه طبقاتی و منافع و اهداف و استراتژی و تاکتیک طبقه کارگر می شدند، اینک به دنباله جریانات بورژوایی و حزب اعتماد ملی و سیاست های امپریالیسم جهانی تبدیل نمی شدند.

البته از آنجایی که تشکیل "سندیکای کارگران شرکت واحد" ... اقدامی از بالا بود و تحت ابتکار فرمیست های "هیئت موسسان سندیکاها" ... صورت پذیرفت و توانست در شرایط مشخصی که با اعتراضات کارگران شرکت واحد بوجود آمده بود، خود را در مقام "تنها آلترناتیو" مطرح سازد، نمی توان به آن چون نمونه ی کاملی از تقابل نظرات انقلابی و رویزیونیستی، اشاره کرد. چرا که تا آن زمان هنوز خط مشی انقلابی تحت سیطره و در سازش با رویزیونیسم به سر می برد و نتوانسته بود خود را به برنامه ای انقلابی مسلح نموده و متمایز سازد. اما، در جریان تشکیل "سندیکای هفت تپه" این شرایط دگرگون شده بود.

فعل و انفعالات و افت و خیزهای اعتصابات کارگران هفت تپه، به ناظران جنبش کارگری نشان می داد که این تحرکات نمی تواند صرفا بصورت خودجوش و تحت رهبری کارگرانی باشد که بدون آگاهی طبقاتی و بصورت خودبخودی در این مقام جای گرفته اند. در طول یکسال و نیم مبارزه، ما بارها شاهد آن بودیم که تهاجمات کارگران با پشتوانه های محکم خیز برداشته و هنگام فرسایش، با برنامه عقب می نشیند. بطوری که با فاصله ی نه چندان طولانی دوباره با نیروهایی بیشتر و وحدت عمل و پشتیبانی گسترده تر قدم به میدان می گذارد. در گزارش یکی از فعالان این کارگران می خوانیم: "در همان آغاز اعتصاب و اعتراض برای حفظ و تقویت همبستگی کارگران شرکت تصمیم گرفته شد در هفته یک روز جلسه عمومی داشته باشیم و در این جلسات همسران و فرزندان بزرگتر خانواده ها نیز شرکت کنند و در تصمیم گیریها و برنامه ریزیها حضور فعال داشته باشند. به نظر ما اینکار باعث می شود که خانواده ما کارگران بدانند که همگی متعلق به یک طبقه هستیم و سرنوشت همه ما به هم گره خورده است. در ضمن با حضور خانواده ها در تصمیم گیریها و سهمیم شدن تک تک آنها در برنامه ریزیها و گرفتن تصمیمات اساسی، آنها برای شرایط سخت و دشواری که پیش رو داریم آمادگی پیدا می کنند. چون ممکن است اعتصاب طولانی شود همچنین

صف ما یکپارچه تر میشود و حضور خانواده ها در کنارمان اتحاد و همبستگی کارگران را تقویت می کند... .
در ضمن برای آنکه نتوانند بین ما کارگران دو دستگی ایجاد کنند و فهماندن این مسئله که کارگران قراردادی هم سرنوشت با ما هستند و اگر امروز آنان را بتوانند اخراج کنند فردا نوبت ما است، تصمیم گرفتیم از اخراج کارگران قرار دادی جلوگیری کنیم... .

در تمام طول اعتصاب تا روزیکه خود ما کارگران بدون دخالت دیگران تصمیم می گرفتیم هیچ اختلافی بین ما نبود و در جلسات همه درتصمیم گیریها شرکت داشتند. وتلاش همه ما این بود که دردرجه اول کارگران منطقه نیزدرکنار کارگران شرکت نیشکر باشند ودراعتراضات وتجمعات ما مقابل ادارجاتی که مسئولین درآنجا بودندمراهمراهی کنند. درچندمورد نیزکارگران دیگرشرکتهای نیزحضورداشتند. وکارگران منطقه باصدوراطلاعیه ازما حمایت کردند... .
درتمام اینها در بین ما فقط انتخاب نمایندگانی که واقعا دلسوز باشند و خود را به کارفرما و دیگران نفروشد مطرح بود. دراصل تلاش ما این بود که بتوانیم با دخالت همه کارگران دربرنامه ریزیها و تصمیم گیریها کارمان را پیش ببریم. اصولاً حرفی ازشورا و یا مجمع عمومی در میان کارگران نبود و تنها به نمایندگان انتخابی و واقعی تکیه می کردیم... .

در ضمن با کشیدن اعتصاب به سطح شهر تلاش کردیم حمایت مردم شهر و منطقه را بدست آوریم . متاسفانه با طولانی شدن اعتراض و تکراراعتصاب، دیگران نیزازدور و نزدیک درمسائل ما دخیل شدند و همه آنان نیزبه عنوان کمک به ما وارد میدان شدند. با دخالت دیگران بحث سندیکا و غیره مطرح شد و با تشکیل سندیکا و انتخاب نمایندگان ما تلاش کردیم تنها در حفظ اتحاد خود کارگران شرکت و حفظ ارتباط با دیگر کارگران منطقه کوشش کنیم .

[2....]

در این گزارش می بینیم که فعالان جهت دهنده ی این مبارزه با درکی کاملاً طبقاتی و آگاهی به نیاز و ضرورت تکیه و اتحاد و سازماندهی طبقه کارگردران منطقه (چه به شکل کارگران شاغل دردیگرکارخانه ها و خانواده ها و بیکاران و قراردادی ها و ...) قدم برمی داشتند و تا همین چند ماه پیش (خرداد ماه ۱۳۸۷) توانسته بودند که علیرغم تهاجمات امنیتی و نظامی حکومتی و بگیر و ببند ها، اهداف طبقاتی خود را دنبال کنند. اهداف ایشان منحصر به خواسته های مشخص کارگران نیشکر هفت تپه نبود و اصولاً موقعیت شرکت و شرایط امروز جهانی به صورتی نبود که بشود با محدود کردن مبارزه به خواسته های منحصر به فرد این کارگران مبارزه را پیش برد. استفاده از "برگزاری جلسات عمومی و شرکت دیگرکارگران و خانواده ها دربرنامه ریزی وتصمیم گیری های کلان و جزئی" بیانگرو نشاندهنده ی درک عمیق این فعالان از اهداف و استراتژی طبقه کارگر است. همچنین، تاکتیک در گیر کردن خرده سرمایه داران و کسبه ی منطقه که روزی شان به تداوم اشتغال کارگران منطقه بسته بود، و رهبری کردن این قشر در جهت حمایت از خواسته های کارگران و ... نشاندهنده ی پیروی این دوستان از برنامه ای روشن و در جهت مخالف سندیکالیستی دارد. اینکه فعالان کارگری منطقه در شوق برقراری ارتباط با این جنبش و فعالان به سر ببرند، امری طبیعی است. تمامی جریانات کارگری، هر یک به سهم خود، روانه ی منطقه برای ایجاد ارتباط گشتند. اما آیا انگیزه ها و برنامه ی ایشان "واحد" و "متحد" بود؟ آیا هم و غم تمامی ایشان حفظ اتحاد طبقاتی کارگران و همکاری و کمک متحدانه فعالان کارگری به این جنبش سازمان یافته بود؟ در ادامه گزارش این دوستان می خوانیم که: " اما در مورد

برخوردهای غیرمسئولانه و تخریبی کسانی که به اسم کمک به کارگران، اما در اصل کمک به خود وارد قضیه شدند می گویم چنین کسانی که سعی می کنند برای خود اینچنین هویت‌های کاذبی کسب کنند، زمان آنها را افشا و بی آبرو خواهد ساخت. در مورد کار اینان کافی است کمیت و کیفیت مبارزات و اعتراضات اخیر کارگران را با سال گذشته مقایسه کنید. تازه سال گذشته بگیر و ببند و زندان و سرکوب نسبت به نمایندگان و کارگران خیلی شدید تر بود. در اصل تلاش اینگونه افراد نتیجه ای جز عقیم کردن مبارزات کارگران در این منطقه نداشته است. چون سؤال کردید میگویم، در اکثر آمد و شد ها آنها یعنی **کانون دفاع و هماهنگی** با هم بودند و در جلسات حضور داشتند. دوست عزیز همانطور که ما، از روزی که چنین افرادی در منطقه حضور یافتند سعی کردیم از آنها دوری کنیم شما و دیگر دوستان نیز چنین کنید. ما کارگران آگاه با چنین افرادی چون جن و بسم اله هستیم] " 3 .

بنا بر داده های این گزارش، ما از رفیقمان مریم محسنی سوال می کنیم که اگر شما خود به گفته ی " گرایشات متفاوت نظری و سیاسی نباید مانع اتحاد ما شود] " 4 [اعتقاد دارید، پس چگونه است که با ورود به منطقه، خود را با فعالان کارگری ای که تا آن زمان همراه با دیگر نمایندگان کارگران هفت تپه مشغول کار بودند هماهنگ و همکاری نکردید؟ بلکه با برچسب زدن های دروغین، از قبیل "ترتسکیست" خواندن ایشان و تبلیغات کاذب " انگیزه های سیاسی دارند و مسئله شان دستیابی شما به خواسته های صنفی تان نیست" با "کانون مدافعان" ... همراهی کرده و میان فعالان کارگری هفت تپه ایجاد تفرقه کردید؟ آیا بغیر از آنست که ایشان نیز چون برخی از اعضا "شورای همکاری ... " با دیدگاه رفرمیستی مرزبندی داشتند و راه رسیدن به حقوق کارگران را نه از طریق محدود ساختن مبارزات کارگران به شیوه ی بورژوا پسندانه ی سندیکالیستی و جایگزینی نمایندگان به جای کل طبقه و گزینش روش های مسالمت و گفتگو در مقابل مبارزه، اعتصاب و اعتراض با شما هم عقیده نبودند؟ و در نتیجه " دو گروه که در مورد سازمان یابی متضاد فکر می کنند و اصرار دارند به امر سازماندهی مبارزات کارگری مثلاً در یک واحد تولیدی مشخص بپردازند، ممکن نیست] " 5 . [پس می بینیم، دقیقاً همان کسانی که سنگ "اتحاد عمل" را به سینه می زنند و نتیجه مبارزه ایدئولوژیک را "ایجاد تفرقه" می خوانن، خود به کثیف ترین شکل آن، یعنی تهمت و بهتان های دروغ و "جیز کردن" شنوندگان متوسل می شوند و اصلاً هم برایشان مهم نیست که در میان کارگران در حال مبارزه ایجاد تفرقه کنند. اما طرفداران مبارزه ایدئولوژیک که صراحتاً اعلام می دارند که معتقدند با ایجاد تفرقه بین رهبران رفرمیست و فعالان کارگری باید این فعالان را با طبقه کارگر متحد ساخت "فرقه گرا" و "تفرقه انداز" می خوانند. در صورتی که ایشان به همراه نمایندگان "کانون مدافعان" ... بودند که به محض ورود به منطقه (از فروردین ۱۳۸۷) هنگامیکه متوجه شدند که جهت دهندگان مبارزه از قماش ایشان نبوده و غیر ممکن است که بتوانند از ایشان به عنوان "سکوی پرش" استفاده کنند، در میان دیگران دست به "افشاگری" ها و برچسب زدن های شفاهی زده و به دیگران می گفتند که: " اینها تروتسکیست اند و به دنبال سیاسی کردن مبارزات هستند و راه شما برای رسیدن به اهداف صنفی تان فقط تشکیل سندیکا است!" و این "جیز کردن" ها و "افشاگری ها" را تا به اندازه ای جلو بردند که نیروهای اولیه جهت دهنده به این جنبش برای حفظ خود و اهداف درازمدت تر جنبش کارگری در منطقه، مجبور به دوری از نمایندگان نسبتاً کمتر آگاه بخش کشاورزی و کارمندی گشتند. در جملات " ... از کسانی که حتی با کوچکترین فرصت راجب همراهان خود نیز دست به تخریب می زنند چه انتظاری میتوان داشت؟ اینگونه افراد نه منافع

کارگران برایشان مهم است و نه به هیچ اصول و پرنسیپی معتقد می باشند ... دوست عزیز همانطور که ما ، از روزی که چنین افرادی در منطقه حضور یافتند سعی کردیم از آنها دوری کنیم شما و دیگر دوستان نیز چنین کنید. ما کارگران آگاه با چنین افرادی چون جن و بسم اله هستیم] " ... 6] هزاران معنا نهفته است. کارگران انقلابی خوزستان فراموش نکرده اند که اسلاف همین ها در حزب توده و اکثریتی بودند که در کنار "گشت ها" به در خانه شان آمده و پدران و خودشان را به مسلخ می بردند. کسانی که به افشاگران "سالیاریتی سنتر" و عامل شان مهدی کوهستانی نژاد که فرسنگ ها از ایران دور است، انگ "کار پلیسی" می زنند، خودشرایطی را ایجاد کردند که در صورت پایداری این دوستان در مقابل طرز کار اپورتونیستی و تفرقه اندازانه ی شان، نتیجه سال ها فعالیت و سازماندهی شان در معرض خطر قرار می گرفت. هدف ایشان به در کردن رقیب بود و برایشان اهمیت نداشت که با چه هزینه ای آن را به طرف مقابل تحمیل خواهند کرد.

ما بارها بر این موضوع تکیه کردیم که همکاری و همراهی با رویزیونیست ها چیزی جز بد نامی برای فعالان انقلابی ندارد. نتیجه اش هم اینست که فعالان انقلابی هفت تپه هیچ تفاوتی بین رفقای "کمیتة هماهنگی برای کمک ... " و "کانون ... " قائل نیستند. و اما نتیجه ی عدم مرزبندی و همکاری شان نیز چیزی جز ایجاد "سندیکایی ... " با یک پنجم نیروی کارگری ای که در حال مبارزه بود، آنهم با اکثریت بالای کارگران فصلی کشاورزی و کارمندان دفتری و ایزوله شدن از کارگران صنعتی شرکت و کل منطقه نبوده است. رفقا، با فریاد "حلوا، حلوا، دهان شیرین نمی شود." کمک گرفتن از رسانه های امپریالیستی و رادیو تلویزیون های رویزیونیستی و گذاشتن سمینارهای اینترنتی و به نمایش گذاشتن دو سه نفر از کارگران هفت تپه و قهرمانسازی و فرستادنشان به دادگاه ها و زندان، نمی تواند این لکه ننگ را از پیشانی تان پاک کرده و ایشان را "پدرسالار" مقدس و غیر قابل انتقاد سازد. مطمئن باشید که فعالان انقلابی این بار به "همراهان" رویزیونیست تان اجازه ی تکرار تجربه تلخ "سندیکای واحد..." را نمی دهند و اگر شما می خواهید در آینده ی طبقه کارگر سهیم باشید، راهی جز طرد این نفوذی های سرمایه از میان خود و جنبش کارگری ندارید. در غیر اینصورت، هنگامی که نبرد نهایی در جریان افتد، شما نیز همراه با ایشان به تاریخ خواهید پیوست.

در پایان بر این نکته پافشاری می کنیم که فریاد کنندگان "اتحاد" و "مبارزه با فرقه گرایی" در میان فعالان کارگری، در تئوری و عمل تفرقه اندازان واقعی بین طبقه کارگر می باشند. تنها با دامن زدن به یک مبارزه ایدئولوژیک بر مبنای یک برنامه و خط مشی انقلابی است که ما می توانیم، اتحاد طبقاتی کارگران را برقرار ساخته و نیروهای آگاه ایشان را در حزب طبقه کارگر منسجم ساخته و مبارزات کارگران را تا حد یک طبقه ارتقا دهیم و وظیفه خود در قبال طبقه کارگر جهانی عملی سازیم.

پیش بسوی ایجاد حزب طبقه کارگر

بینا داراب زند

۱۰ دی ماه ۱۳۸۷

یادداشت- قسمت اول

- [1] برای مطالعه دلایل عینی و ذهنی تسلط رویزیونیسم بر جنبش کمونیستی به مطلب "نبرد تمدن ها یا بحران هژمونی" - فرشید فریدونی رجوع کنید
- [2] طلایه های این خیزش ها را می توان در جنبش کنونی یونان و اروپا در مقابله با کمک های مالی حکومت های سرمایه داری به بانک های در حال ورشکستگی دید
- [3] مجمع عمومی "کمیته پیگیری" و "شورای همکاری" - بینا داراب زند
- [4] شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری؛ کدام رویکرد، کدام روش!!! - مریم محسنی
- [5] همانجا
- [6] به مقاله باز هم میانجیگری تقی روزبه به نفع رفرمیسم از فرهاد-فریاد مراجعه کنید
- [7] <http://www.taghi-roozbeh.blogspot.com>
- [8] فرقه گرایی همچنان خط و نشان می کشد - تقی روزبه
- [9] همانجا

یادداشت - قسمت پایانی

- [1] گرایش چپ جنبش کارگری بدنبال گرایش راست - آیت نیافر: <https://www.salam-democrat.com/spip.php?article19812>
- [2] گزارشی از یک فعال کارگری شرکت نیشکر هفت تپه <https://www.salam-democrat.com/spip.php?article19714> -
- [3] همانجا
- [4] شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری؛ کدام رویکرد، کدام روش!!! - مریم محسنی
- [5] همانجا
- [6] گزارشی از یک فعال کارگری شرکت نیشکر هفت تپه